

روش التقاطی در تصحیح شاهنامه و بررسی سود و زیان آن

روش التقاطی در تصحیح متون گاهی سودمند و پرفایده است و زمانی زبان‌آور و ناپسند. اگر این راه را در همه متون سزاوار و حتمی بینداریم و گمان کنیم که بهترین راه همین است که ما رفته‌ایم، آنگاه آن چنان زبانی به فرهنگ ژرف و کهن ایران زده‌ایم که جبران آن به آسانی مقدور و میسر نخواهد شد.

روش التقاطی یا بهترگزینی گاهی به‌ناگزیر در برخی از متون نظم و نثر باید به کار گرفته شود؛ مانند دیوان منوچهری دامغانی، کتاب تاریخ بیهقی و دیوان حکیم سوزنی، که این آثار از دوره‌های قرن دهم و یازدهم بازمانده‌اند و با زندگی نویسنده و گوینده پانصد - ششصد سال فاصله دارند و بی‌گمان کاتبان در آنها دست برده و به میل خود آنها را دگرگون کرده‌اند. در این متون نیز برحسب تشخیص نسخه‌شناس باذوق، می‌توان یک متن را از باب اینکه کاتبش از دیگران امانت‌داتر و باسوادتر و خوش‌خط‌تر است، اصل قرار داد؛ سپس در ضمن کار، اگر ترکیبی و واژه‌ای یافت شد که به حکم قرینه و تأیید فرهنگ‌ها و با مشورت و احتیاط، غلط بود، آنگاه می‌توان آن را از متون دیگر برگرفت و در جای آن نشانند و غلط را در پاورقی یادداشت کرد. بد نیست به موضوعی اشاره کنم که با کار ما بی‌ارتباط نیست و آن این است که اگر کسی - چه پیر و چه جوان - عبارتی یا بیتی را در ادبیات کهن ایران درست فهمید و درست استنباط کرد، به گونه‌ای که در این عمر هفتاد ساله دانشگاه کسی پایی آن نشده و آن مطلب در پس پرده غفلت پنهان مانده باشد، آنگاه استادان و نویسندگان هم بعد از تحقیق و بررسی، چون درستی آن را تأیید کردند، بهتر است دو کلمه در تشویق وی در مجله‌ای بنویسند و وی را به کاری که کرده است، امیدوار سازند؛ زیرا ما همواره از کسی تعریف می‌کنیم که دیگر جهان را بدرود گفته و برای کسی مزاحمتی ندارد؛ چنان‌که می‌بینیم مرحوم استاد دکتر جعفر شعار در پیشگفتار غمنامه رستم و سهراب، ص

دکتر عزیزالله جوینی*

یازده، درباره شادروان استاد مینوی نوشته است: «به راستی باید گفت که تصحیحات مینوی در مواردی نمونه دقت کامل در تصحیح انتقادی یک متن کهن و بیانگر هوشیاری و نکته‌یابی آن پژوهنده فقیه است؛ از برای نمونه، می‌توان به این بیت اشاره کرد:

به بازی بگویند همسال من
به ابر اندر آمد چنین بال من

و این بیت در همه نسخه‌ها چنین است؛ که معنی درستی ندارد. مینوی با خواندن «بگویند» به صورت «به کوبند»، اصالت گفتار فردوسی را آشکار ساخته و ابهام را برطرف کرده (پایان و تلخیص). بنده می‌گویم: ای کاش این سخن، در زمان حیات آن مرد بزرگ گفته می‌شد تا وی می‌دانست که هستند کسانی که بی‌شائبه و بدون رشک، کسی را که صاحب هنر است، تشویق و تمجید و از وی جانبداری می‌کنند. اکنون برمی‌گردیم به موضوع مورد بحث که پیش از این آغاز کردیم.

از شاهنامه فردوسی صدها چاپ سنگی و غیرسنگی و یا به صورت دست‌نوشته در کتابخانه‌ها و موزه‌ها وجود دارد و هرچند بر عمر این کتاب افزوده شود، ارزش آن بهتر شناخته می‌شود و تأثیر تاریخی و فرهنگی و علمی آن نمایان‌تر می‌گردد. در روزگار ما نیز گروهی از علاقه‌مندان به چاپ شاهنامه پرداخته‌اند؛ لیکن چون شیوه کار به هم شباهت داشته، اثرگذاری آن در جامعه چندان سودمند نبوده است. افزون بر این، شتابزدگی و کم‌دقتی، سبب اشتباهات و غلط‌خوانی‌های بی‌شماری شده است و از نوشته‌های این مصححان معلوم می‌گردد که به ارزش علمی این نسخه‌بدل‌ها واقف نبوده‌اند. اکنون به نسخه‌بدل‌های متن خالقی و مسکو می‌نگریم و اگر ما چند سالی با آنها همراه شده باشیم، خواهیم دانست که نسخه‌های مسکو و خالقی نسبت به متن فلورانس (موزخ ۶۱۴) از نظر مطابق بودن و نبودن، وضعیتی متفاوت دارند؛ مثلاً نسخه‌هایی که با متن فلورانس ۸۵ درصد همخوانی دارند، یکی متن لنینگراد (۷۳۳) و همراه آن، متن فرهنگستان مسکو (به شماره ۴) است؛ دوم، متن قاهره است (به تاریخ ۷۴۱) که ۷۵ تا ۸۰ درصد با فلورانس مطابق می‌باشد؛ سپس در پاورقی مسکو متن فرهنگستان (ش ۶) ۶۰ درصد با متن فلورانس هماهنگی دارد؛ آنگاه از بقیه نسخه‌بدل‌ها در پاورقی مسکو و دکتر خالقی برای تأیید متن فلورانس بهره می‌گیریم؛ به ویژه هنگامی که واژه‌ای فقط در فلورانس آمده است و نیز یکی دو مورد از نسخه‌های فرعی دکتر خالقی آن را تأیید می‌کنند که در معنی کردن شعر بسیار مفید می‌باشند. اما درباره روش التقاطی در تصحیح و گاهی بدخوانی‌ای که در این متون هست، به چند مورد اشاره می‌کنیم و بقیه را خود شاهنامه‌شناسان و استادان قطعاً دیده‌اند و ما در مقدمه هر مجلد از چاپ فلورانس تحت عنوان: «فهرست ابیاتی که بیشتر درباره آنها بحث شده است» نوشته و اختلافات را با نقد و بررسی مشخص کرده‌ایم. آن چند مورد بدین قرار است:

- مانید (مانیده): در متن چاپی فلورانس (ج ۱، ص ۳۸۱، ب ۵۲۲ و ۵۲۳):

بیاورد سخاک را چون نوند
به کوه دماوند کردش به بند
چو بندی بر آن بند بفزود نیز
نبود از بد بخت مانید چیز

که در چاپ مسکو (ج ۱، ص ۷۷، پاورقی ش ۱۳) از نسخه بریتانیا و فرهنگستان، ش ۴:

چو بندی بر آن بند بفزود نیز
نماند از بد بخت او مانده چیز

و در چاپ دکتر خالقی مطلق (ج ۱، ص ۸۴): «... از بد بخت مانند چیز» است. و در لنینگراد: «... مانیده چیز (مانند متن فلورانس می‌باشد).

این واژه «مانید» در فرهنگنامه‌ها به معنی جرم و گناه و تقصیر و کوتاهی در کار است؛ بدان‌گونه که افراسیاب پس از مرگ منوچهر گوید: اگر نیای من، زادشم، تیغ تیز برمی‌داشت و به ایران حمله می‌کرد، امروز سروری از آن ما بود. آنگاه گوید (نسخه فلورانس ورق ۴۸ س ۳ - دست راست):

کنون هرچه مانید بود از نیا
ز کین جستن و جنگ و از کیمیا
گشادنش بر تیغ تیز من است
که بر کشورش رستخیز من است

توضیح: «مانید» معمولاً با ذال نوشته می‌شده است؛ از این روی، کاتبان چون معنی مانید را نمی‌دانسته‌اند، نقطه حرف «یا» را حذف و نقطه ذال را به حرف قبلی داده و آن را «مانند» خوانده‌اند. (ر.ک به: فرهنگ لغات متن فلورانس، ج ۱، ۲ و ۳).

- «نیک‌یار»: این واژه که به معنی صمیمی و مشفق آمده، در داستان فرزندان فریدون، ایرج و سلم و تور، به کار رفته است؛ مانند فلورانس (ج ۱، ابیات ۴۳۲ و ۴۳۳):

عمارئی و اشتر، هیونان مست
چنان چون بود ساز و آیین بیست
ابا مال و با خواسته سازوار
همیشه به کار اندرون نیک‌یار

این ابیات که در پاورقی چاپ مسکو (ج ۱، ص ۹۰) و دکتر خالقی (ج ۱، ص ۱۰۳) قرار دارد، در هر دو متن «نیک‌یار» است؛ لیکن استاد خالقی آن را گشتگی «بی‌کیار» دانسته‌اند. توضیح ما: این واژه که به معنی یکدل و مهربان می‌باشد، در جایی در شاهنامه آمده است که پس از برگشتن پسران فریدون از یمن و تقسیم جهان میان آنان، ناگهان آنان با هم دشمن می‌شوند و در حقیقت گویی «نیک‌یار» در مرز دوستی و دشمنی نشسته و آن واژه، واقعه ناگوار کشته شدن ایرج به دست برادران است؛ نه «بی‌کیار» به معنی جلد و چاپک. این واژه



انجامه نسخه فلورانس

شاه مازندران می برد و چون شاه از آمدن تهمتن آگاه می شود، بنا به گفته بنداری (ج ۱، ص ۱۱۶، س ۱): فَاَمْرٌ قُوَادِ الْجَنِّ وَ نُخَبَ فِرْسَانِهِمْ وَ اُنْجَادَ شَجْعَانِهِمْ بَاسْتِقْبَالِهِ وَ تَلْقِيهِ: چو بشنید سالار مازندران ز مردان گزین کرد جنگی سران بفرمودشان تا پذیره شدند به رسم کیان و بتیره شدند چاپ مسکو (ج ۲، ص ۱۱۴، ب ۷۰۱): بفرمودشان تا خبیره شدند هژبر ژبان را پذیره شدند و در متن دکتر خالقی (ج ۲، ص ۵۰، ب ۶۷۹): بفرمودشان تا چبیره شدند هژبر ژبان را پذیره شدند و در پاورقی آن، مصراع نخست (ش ۷): «پذیره، خبیره، خنیره، حنیره، بتیره» آمده و سپس نوشته است: متن تصحیح قیاسی است (به اختصار) و نیز در پاورقی مصراع دوم آن (ش ۱۰) گوید: «فلورانس، قاهره، واتیکان، آکسفورد (نیز لنینگراد): بتیره، طوپاقاوسرای و دو نسخه دیگر: خبیره، لیدن: جبیره؛ برلین: حنیره، متن مساوی با بریتانیا، لنینگراد، پاریس و دو دست نویس دیگر». اما در متن ما در مصراع دوم دقیقاً «بتیره» به تقدیم «باء» آمده و در آن هیچ شکی نیست (چاپ عکسی کتابخانه مرکزی، ورق ۶۶ و چاپ عکسی دانشگاه، صفحه ۱۳۱، س ۵). «بتیره» یا «پتیره» تلفظی است از بتیاره و پتیاره که به معنی مخلوقات اهریمنی و دیو است (لغتنامه).

و نیز در لغتنامه دهخدا آمده است: «بتیره: امری مکروه طبع و چیزی که مکروه طبیعت باشد (جهانگیری و رشیدی) و ظاهراً این کلمه

«نیک یار» در داستان فرود، پسر سیاوش، نیز آمده و آن در جایی است که طوس با سپاهی عظیم به سوی توران می رود و در سر راه خود دو تن (فرود و تخوار) را بر قلّه کوه می بیند: سپس طوس فرمان می دهد که کسی برود و ببیند که آن دو تن کیستند (مسکو، ج ۴، ص ۴۳، ب ۵۳۶):

چنین گفت کز لشکر نامدار
سواری نباید کنون نیک یار
که جوشان شود زین میان گروه
برو اسب تا بر سر تیغ کوه

سپس بی دلیل در داستان فرود، چاپ بنیاد شاهنامه در روزگار استاد مینوی، آن را در متن چاپی «بی کیار» کرده اند، بی آنکه در پاورقی بگویند در اصل: «نیک یار» بوده است. البته در متن فلورانس این واژه «برگذار» (برگذار) است، که به معنی معبر و گذرگاه می باشد (لغتنامه): یعنی طوس گوید: «سواری می خواهم که خروشان و با اسب خود از این گذرگاه تنگ تا سر قلّه کوه بالا برود». پس تغییر «نیک یار» به «بی کیار» هیچ توجیه منطقی ندارد و حال آن در دست نوشته فلورانس، چنان که گفتیم، «برگذار» آمده است و معنی بیت هم همین است: یعنی قلّه کوه و راه سخت آن.

در جایی است که زال به پدرش، سام، نامه می نویسد و از وی می خواهد که با ازدواج او و دختر مهرباب کابلی مخالفت نکند: پس نامه را به یک سوار می دهد و می گوید با شتاب برود و جایی نماند تا در گرگساران نامه را به سام نریمان بدهد (فلورانس، جلد دوم از بیت ۶۸۱ تا ۶۸۳):

سواری به کردار آذرگشسب
ز کابل سوی سام شد بر سه اسب
بفرمود گفت ار بماند یکی
نباید تو را دم زدن اندکی
به دیگر نلنگ اندر آی و برو
بدین سان همی تاز تا پیش گو

در بیت سوم، متن مسکو (ج ۱، ص ۱۷۹، ب ۶۷۳): «به دیگر تو پای اندر آر و ...» و دکتر خالقی (ج ۱، ص ۲۰۷، ب ۶۴۵): «به دیگر پلنگ اندر آی و برو».

شایان ذکر است که خط نسخه فلورانس در این چند بیت، گویی در اثر رطوبت قدری به هم خوردگی پیدا کرده است، اما نه چندان که ابیات را ناخوانا کند. اگر کسی با دقت بنگرد، خواهد دید که در مصراع اول «نلنگ» خوانده می شود، نه چیز دیگر (ر.ک به: ورق ۳۵ دست راست، سطر ۱۰ و در چاپ عکسی دانشگاه، ص ۶۹، س ۱۰) و فقط قدری نقطه حرف نخستین در «نلنگ» کمرنگ گرفته شده است. پس معلوم شد که واژه «نلنگ» چگونه دگرگون شده است (ر.ک به: لغتنامه دهخدا «لنگیدن»).

«بتیره»: این واژه در آنجایی است که رستم نامه کیکاووس را به نزد

صورتی از پتیاره است. زجاجی گوید:

به‌در می‌روم زین پتیره‌سرای

نماند جهان، نام ماند به جای»

اما معنی بیت فلورانس: «شاه‌مازندران فرمان داد تا سپاه دیوان و سواران برگزیده و رزمندگان دلاور آنان، به پذیره رستم برونند»؛ که سپاه مازندران را دیوان می‌گفتند؛ مانند این بیت فلورانس (ج ۳، ص ۲۰۱، ب ۵۱):

ز مازندران یاد هرگز نکرد

نَجَسْت از دلیران دیوان نبرد

– «تن»: این واژه در داستان رستم و سهراب آمده و آن در جایی است که رستم پهلوی فرزند را دریده و به گودرز می‌گوید با شتاب به نزد کیکاووس برو و از وی نوشدارو بخواه و با جامی می‌همراه با «تن» بی‌درنگ بگیر و با خود بیاور. ابیات در متن فلورانس (۹۳۵ تا ۹۴۰) بدین‌گونه است:

به گودرز گفت آن زمان پهلوان

کز ایدر برو زود روشن‌روان

گرت هیچ یاد است کردار من

یکی رنجه کن دل به تیمار من

از آن نوشدارو که در گنج توست

کجا خستگان را کند تندرست

به نزدیک من با یکی جام می

سزد گر فرستی هم‌اکنون بنی

در مسکو (ج ۲، ص ۲۴۲، ب ۹۶۵): «پی» و دکتر خالقی (ج ۲، ص ۱۹۱، ب ۹۳۳) نیز «به پی» آورده شده است. می‌افزایم که این واژه در دست‌نوشته عکسی کتابخانه مرکزی (ورق ۸۶، دست‌چپ، دو سطر آخر) دقیقاً «به نی» (ب + نی) با فتحه نون خوانده می‌شود و زیر «ی» دو تا نقطه دارد که در صفحات دیگر نیز چنین رسم‌الخطی دیده می‌شود؛ لیکن دکتر خالقی آن را «به پی خوانده‌اند (نیز ر.ک به: چاپ عکسی انتشارات دانشگاه تهران: ص ۱۷۲). اما در معنی آن، بنا بر ضبط مسکو، دکتر شعار و انوری در غمنامه (ص ۱۶۰، س ۸) گفته‌اند: «به پی، ظاهراً به دنبال پیغام، ب ۹۵۶). همان‌طور که می‌بینید، دکتر شعار و انوری در معنی آن تردید و کلمه «ظاهراً» را آورده‌اند که در حقیقت، جای تردید هم هست؛ زیرا وقتی که گودرز رفته که نوشدارو را از کیکاووس بگیرد، باید بی‌درنگ آن را با خود بیاورد؛ اما بنا بر ضبط فلورانس گوید: «نوشدارو را به نزد من با یک جام می، که آن هم به جای دارو به کار می‌رفته است، همراه با یک تن که از آن برای تزریق دارو استفاده می‌شده، بفرست».

چنان که داعی‌الاسلام در ذیل «تن» گوید: نیچه عیاری؛ نیچه‌ای است که عبارات دارند و بیهوش‌دارو در آن داخل سازند (فلورانس، ج ۳، ۶۶۲). به این نکته نیز اشاره می‌کنم که بردن دارو به وسیله گودرز می‌باید با شتاب انجام می‌گرفت، نه که در پی وی؛ به ویژه که کیکاووس از رستم کینه بر دل داشت؛ چنان که به گودرز گوید:

شنیدی که او گفت کاووس کیست؟

گر او شهریار است، پس طوس کیست؟

– «بهشتی»: این واژه در داستان سیاوش است و آن وقتی است که افراسیاب از سیاوش دلگیر شده به گرسیوز گوید تو به سیاوشگرد برو و به سیاوش بگو که تو هم‌هاش به آنجا چسبیده‌ای و از جا تکان نمی‌خوری. اگر تو آنجا را رها کنی و با فریگیس به نزد ما بیایی، آن مکان از جای خود به جای دیگر نخواهد رفت (یک طنز و شوخی است). ابیات از (۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶) بدین‌گونه است:

بیرسی و گویی کز آن جشنگاه

نخواهی همی کرد کس را نگاه؟

بهشتی همانا نجنبد ز جای

یکی با فریگیس خیز ایدر آی

نیاز است ما را به دیدار تو

بدان پره‌نر جان بیدار تو

بر این کوه ما نیز نخجیر هست

به جام زبرجد می و شیر هست

در بیت دوم، مسکو (ج ۳، ص ۱۲۹، ب ۱۹۹۳):

به مهرت همی دل بجنبد ز جای

یکی با فریگیس خیز ایدر آی

و در متن دکتر خالقی (ج ۲، ص ۳۳۲، ب ۱۹۹۲):

به هستی همانا نجنبی ز جای

یکی با فریگیس خیز ایدر آی

و در پاورقی (ش ۳۰ گوید: «فلورانس، طویقاپوسرای، بریتانیا ۲: بهشتی (طویقاپوسرای: به مستی) همانا نجنبد...» و چند قرائت دیگر (ضمناً در همه جا در نسخه فلورانس: «فریگیس» است؛ یعنی خوش‌مو».

پی‌نوشت

* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

۱. هنوز در کشور ما قلّه‌کوه و راه تنگی که به آن می‌رسد را «گذار» یا «گذار» می‌گویند.

کتابنامه

– البنداری، فتح بن علی، ؟، الشاهنامه. به تصحیح عبدالوهاب عزّام. تهران: افست کتابخانه اسدی.

– دهخدا، علی‌اکبر. لغتنامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران (چاپ جدید ۱۶ جلدی).

– فردوسی، ابوالقاسم، ۱۹۶۵م، شاهنامه. متن انتقادی انستیتوی ملل آسیا، مسکو.

– _____، ۱۳۸۷، شاهنامه. بر اساس نسخه فلورانس.

تهران: انتشارات دانشگاه تهران. جلد ۵.

– _____، ۱۳۸۷، شاهنامه. به کوشش جلال خالقی

مطلق. تهران: دایرةالمعارف اسلامی.